

مبانی تربیت و رشد اسلامی

مستندات جلسه سی و پنجم

موضوع:

جایگاه خداشناسی در

مبانی تربیت و رشد اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

توحيد و خدائشناسی در آیات و روایات

و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (نحل/۳۶)

و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَاعْبُدُونِ (انبیاء/۲۵)

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (اعراف/۵۹)

و إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَ
فَلَا تَتَّقُونَ (اعراف/۶۵)

و إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
غَيْرُهُ (اعراف/۷۳)

و إِلَى مَذْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
غَيْرُهُ (اعراف/۸۵)

طارِقُ الْمُحَارِبِيِّ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِي سُوَيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ
حُمْرَاءُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَ أَبُو لَهُبٍ
يَتَّبَعُهُ وَ يَزِمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَ قَدْ أَدْمَى كَعْبُهُ وَ عُرْقُوبِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ. (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲)

قال امير المؤمنين على السلام: أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ (نهج البلاغه،
خطبه ۱)

قال الرضا عليه السلام: جاء رجلٌ إلى رسولِ الله صلى الله عليه و
آله، وقال: ما رأسُ العلمِ؟ قال: مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ. (جامع الأخبار،

- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَاءَ أَغْرَابِيُّ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَغْرَابِيُّ وَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَلَا شَبِّهِ وَلَا نِدٍّ وَآتَهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفُوَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ. (التوحيد (للصدوق)، ص ۲۸۴)

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بَابِي أَنْتَ وَآمِي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ. (علل الشرايع، ج ۱، ص ۹)

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ حُدُّ الْمَعْرِفَةِ أَنََّّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ يَعْرِفُ أَنََّّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ بِوُجُودٍ غَيْرِ فَقِيدٍ مَوْصُوفٌ مِنْ غَيْرِ شَبِيهِ وَ لَا مُبْطِلٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ لَهُ بِالتَّوْبَةِ وَ أَذْنَى مَعْرِفَةِ الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِهِ بِنُبُوتِهِ وَ أَنَّ مَا آتَى بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فَذَلِكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ اسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ وَ أَذْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنََّّهُ عِزُّ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ التَّوْبَةِ وَ وَارِثُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنَ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ عَلِيٍّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ

۱. در برخی از نقلها «موجود»

ثُمَّ أَنَا ثُمَّ مِنْ بَعْدِي مُوسَى ابْنِي ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدُهُ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ ... (كفاية الأثر، ص ۲۶۲)

توحید در طرح کلی اندیشه اسلامی

ما به خیالمان می‌آید که توحید یک چیزی است که فقط در مغزمان بایستی روشن کنیم مسلّم کنیم؛ به زندگی که رسیدیم این توحید در زندگی دیگر هیچ اثری ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد در زندگی شخصی است، در زندگی اجتماعی نیست. بنده موحد هم که باشم همان سرمایه و همان اتومبیل و همان شرکت و همان کارخانه و همان وضع رابطه با کارگر و همان وضع رابطه با زمین را خواهم داشت که اگر موحد نمی‌بودم. شما ببینید در کشورهای سرمایه داری عالم، در این قدرتهای عظیمی که نامشان و آوازه شان شرق و غرب را پر کرده، دو نفر آدم سرمایه دار را دوتا تاجر بزرگ را دوتا کارخانه دار بزرگ را دوتا از این سلطانهای صنایع را به قول خودشان در نظر بگیرید، یکی را فرض کنید معتقد است به خدا، یکی را مادی؛ در رفتار اینها چه تفاوتی هست؟ حالا اگر چنانچه آن کسی که معتقد به خداست روز یکشنبه رفت به کلیسا و چند شاهی پول هم به آن راهب آنجا داد که یک مقدار از گناهانش را برایش ببخشد، جاده بهشت را چند کیلومتری برایش هموار و صاف کند، اما تأثیرش در زندگی او چیست؟ در وضع کارخانه او؟ در روابط او با کارگر؟ در روابط او با مردم؟ در کیفیت ثروت اندوزی، در خرج ثروت، در جمع ثروت چه تأثیری میگذارد؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

آن توحیدی که اسلام به آن دعوت میکند توحیدی است بالاتر از حد یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام. پس چیست؟ توحید

اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدفهای جامعه در زمینه تکالیف مردم در زمینه مسئولیتهایی که انسانها در مقابل خدا در مقابل یکدیگر در مقابل جامعه و در مقابل پدیده های دیگر عالم دارا هستند. توحید این است. توحید اسلامی همان الفی است که بعدش ب می آید و پ می آید و چ می آید تا ی می آید این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. «خدا یک است و دو نیست»، معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاً و جامعه ات عموماً جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد. (طرح کلی اندیشه اسلامی، ص ۱۶۳-۱۶۴)

ما به نظرمان این جور میرسد که اگر میپذیریم و قبول میکنیم که توحید علاوه براینکه یک بینش است و یک برداشت از واقعیت است؛ علاوه براین، یک شناخت عملی و زندگی ساز است. اگر قبول میکنیم که توحید، عقیده ای است که متضمن تعهدی و مسئولیتی است؛ باید جستجو کنیم این تعهد را این مسئولیتهایی که در دل توحید منطوقی و مندرج است، اینها را پیدا کنیم و به صورت ماده و جمله جمله و فصل فصل هر کدامی را تیتیری قرار بدهیم و در قرآن یا در مجموعه منابع اسلامی یعنی قرآن و حدیث، آن را تتبع و پیگیری کنیم. خواهش میکنم برادران و خواهرانی که سابقه ذهنی نسبت به بحث دارند که فکر میکنم شاید همه برادران و خواهران یا اکثریت این جور باشند دقت کنید که کلمات و تعبیراتی که بنده میکنم - که سعی میکنم حساب شده باشد تعبیرات - سعی کنید درست در ذهن بسپارید و آنچه را که منظور هست روی آن تکیه و تأمل و تدبر انجام بگیرید.

سخن در این است؛ اگر قرار شد توحید یک عقیده ای باشد که به

دنبال خود تعهدی را و مسئولیتی را و تکلیفی را برای معتقد به این عقیده به ارمغان می آورد، پس باید فهمید و دانست که این مسئولیت و این تعهد و این تکلیف ها چیست بالاخره. آیا این تعهد در همین خلاصه میشود که ما به زبان یا به دل و به فکر این عقیده را بپذیریم؟ یعنی خود اعتقاد یک مسئولیتی است؟ یا حد و قلمروی این مسئولیت از منطقه فکر و دل بیرونتر می آید اما در اعمال شخصی مثلاً موحد یک سلسله تکالیفی را به مقتضای توحید بر دوش خود دارد از جمله اینکه نماز بخواند از جمله همین اینکه نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد از جمله اینکه فرض کنید گوسفند را ذبیحه را جز به نام خدا نکشد و از این قبیل در همین حد خلاصه میشود؟ یا نه تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد میدهد از حد فرمانهای شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می دهد شامل مهم ترین کلی ترین بزرگترین، اولی ترین و اساسی ترین مسائل یک جامعه است. مثل چه؟ مثل حکومت مثل اقتصاد مثل روابط بین الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر که اینها مهمترین حقوق اساسی است برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که تعهد توحید و مسئولیتی که بار دوش موحد میشود مسئولیتی است در حد تکالیف اساسی و حقوق اساسی یک جامعه.

با یک کلمه مطلب را عرض بکنم تا بعد بپردازیم به مسائل ریزتر و فرعی ترش یا مشخص تر و جزئی ترش. در یک کلمه قیافه و اندام جامعه توحیدی با قیافه و اندام جامعه غیر توحیدی متفاوت است. این جور نیست که اگر در یک جامعه توحیدی، یک قانونی اجرا میشود، آن قانون یا ده تا مثل آن قانون در یک جامعه غیر توحیدی اجرا شد، آن هم توحیدی است، نه. قواره جامعه توحیدی، شکل قرار

گرفتن اجزای این جامعه، اندام عمومی اجتماعی که بر اساس توحید و یکتاپرستی و یکتاگرایی است با غیر این چنین جامعه ای به کلی متفاوت است. در یک کلمه، آنچه که امروز به آن می گویند نظام اجتماعی.

نظم اجتماعی و سیستم اجتماعی و شکل اجتماعی جامعه توحیدی، یک چیزی است به کلی مغایر و مباین و احیاناً متعارض و متضاد با جامعه غیر توحیدی؛ در یک جمله مطلب این است. (طرح

کلی اندیشه اسلامی، ص ۱۷۵ - ۱۷۷)